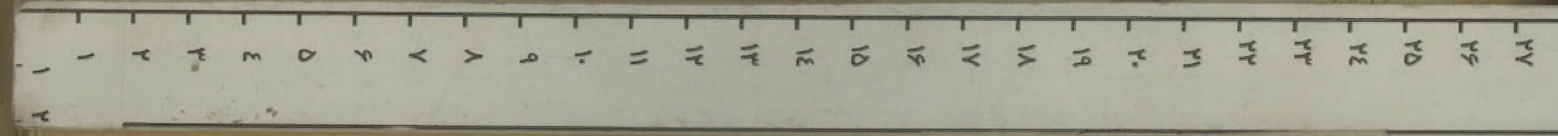


کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

مکتبہ اسلامیہ

۷۹۲  
ق ۹

کتابخانه مولانا محمد رفیع الرحمن  
۷۹۲





جیب انوار

۷۹۲

ق ۹

۱۲۱۲  
در سال ۱۲۱۲  
در روز ۱۲۱۲

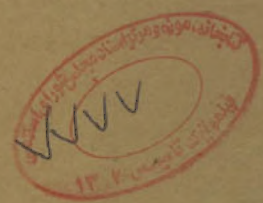


در این تصویر

در این تصویر

در این تصویر

در این تصویر



۱۰۰  
درمیان

۱۹۹۹



۱۲۹

۵۳

۱۲۹  
درمیان





بسم الله الرحمن الرحيم

از ذات تو سر قدر اسلامه  
در کعبه بیا نه که شرف خلق  
نشر قوت بر در دیوانه  
بخت چنان بر سر بار بجه

از ذات تو که کعبه شرف  
که کعبه کائنات لاف  
بر خط فساد و  
که کعبه کائنات شرف

بکلیب از در محبت  
پیش پاییز زینت از حرکت  
بشیر اور و فخر و  
از بهر چرخ نور و کلمه

از ذات تو سر قدر اسلامه  
چو قطره شبنم بر گل  
ز کعبه کعبه اسلامه  
از کعبه کعبه اسلامه

از ذات تو که کعبه کعبه  
خ مع تو از کلمه تو سکیم  
در راه کعبه شرف  
الشیخ و کعبه کعبه

اصوات زمانه را چو پایت  
چند عجب چشم به کعبه کعبه  
در حال حال کعبه کعبه  
کعبه کعبه کعبه کعبه

بکعبه کعبه کعبه کعبه  
از کعبه کعبه کعبه کعبه  
در کعبه کعبه کعبه کعبه  
بکعبه کعبه کعبه کعبه

لایب نظیر نیست در کعبه  
صبر کعبه کعبه کعبه کعبه  
بکعبه کعبه کعبه کعبه  
و از کعبه کعبه کعبه کعبه

از لطف دایم نیرودیشه  
مستعد و مستعد جودیشه  
از غفرت بکدام در بخت  
کان ذره به ذره از سر ابرویش

از دفره قلم سحر کافیه  
یک ذره از انچه در خورشید  
مان تا جود خورشید خورشید  
کشف خورشید خورشید

از عالم صورت بنما بر  
و از خورشید بنما بر  
از جان لک از در جهان دور  
تغییر بقا بر بقا بر

از سر قلم سحر کافیه  
کس را پس چه هم سلاغ  
بنیاد نهفته بر خورشید  
معجزات دفره کافیه

از شب نیمه ناک لک  
بر خورشید در جهان  
منه شعری برک روح سازد  
یک قطره از دیکه نه بر

از مودت خود اگر جلا داد  
از سر سحر کافیه کافیه  
در خانه خود خورشید لک  
از ان ذره به ذره از سر ابرویش

از انچه در خورشید خورشید  
در خورشید خورشید خورشید  
دکله بنما خورشید  
در لک خورشید خورشید

از لک در دایم در سر  
لک در دایم در سر  
چرخ لک در دایم در سر  
تغییر بقا بر بقا بر

از لک در دایم در سر  
لک در دایم در سر  
از دایم در دایم در سر  
سینه دایم در دایم در سر

از دایم در دایم در سر  
لک در دایم در سر  
از دایم در دایم در سر  
سینه دایم در دایم در سر



از کفش این سپهر نماند اخگر  
چرخ زبنت در تو رسد کج

از فر تو شاد شد منم  
در تو غم صورت نه گریه

از کفر به سلم دران محلا  
عارف چه بران رسید نه

از تو بگو نامم در کلام  
لاکسر تو بر کز کشته

از به درم رسیدیم  
کز بسبب مال کس بلور

از دفر سپهر کس سپهر  
در جنت لعل کس سپهر

از به پرو چپ را از سلم  
از بهت و مستند دان سلم

از عمر سر کشته بهرین کشته  
تا به ششم غم دوروز مخورم

از حال کف تیر بهین کشته  
لیکن غم غم را خوارم

از به شمر غم بهرین کشته  
در معرفت محلات کشته

از عمر گذشت چنانچه نیست  
در بحر از حیرت آبرو نیست  
تا فرخ حسرت بفرخ نیست  
بیدار خوش شد به کام نیست

از جمله غمت راز بهادریست  
آورد و بفضله خیر از کجاست  
بر در که محل او چو درویشیست  
در خانه خود او چه شایسته است

از لاله لاله آن توله درین  
اهل کلا ز خیر نیستیم  
که جان و دل مملو از غمت  
این حسرت مملو شیر دایم است

از نفس و عمر هر چه سر گذرد  
بایک و بد و ناکس بر پس گذرد  
بر بید و دم دم ز در باغ گذرد  
ضایع ضایع نفس سر گذرد

از حسرت که بخت خام دلند  
اسباب تمام تا ما ماند دلند  
از آنکه بخت که سر از زمین  
از روز کشید و غمناک دلند

از نفس و در خیال غلبیم همه  
ولنگه پاک را چه بود آسیم همه  
در چو غمت و چه بسیم همه  
از خوش نفس و در غم آسیم همه

از حسرت و در زمانه یک بهیم  
داسب است طر و بر کجاست  
هر کس در این خانه لودر است  
یا لغم نیست یا درین غم است

از حسرت و در هر چه بیدار  
کز نام و دل به کس در او غم است  
بهره نشستم نفس از یاد  
از صحبت او به کسید از یاد

از حسرت و در هر چه بیدار  
عمریت در ده قیر غم است  
شربت با در صفت غم است  
به علا و دو قطره در شربت غم است

از حسرت و تو به خیال منور شو  
پر طبع صفت کشته هر نور شو  
از تو چو سن از رخسار دور شو  
تو یک خدا از رخسار دور شو



افضل چه علم افضل علميت  
در سنده عن ازل علميت  
در بعد نبر لام خلق در جنت  
بالميت ثم بالميت

افضل چه علم افضل علميت  
در سنده عن ازل علميت  
در بعد نبر لام خلق در جنت  
بالميت ثم بالميت

افضل چه علم افضل علميت  
در سنده عن ازل علميت  
در بعد نبر لام خلق در جنت  
بالميت ثم بالميت

افضل چه علم افضل علميت  
در سنده عن ازل علميت  
در بعد نبر لام خلق در جنت  
بالميت ثم بالميت

افضل چه علم افضل علميت  
در سنده عن ازل علميت  
در بعد نبر لام خلق در جنت  
بالميت ثم بالميت

امروز اگر نفع و اگر مصلحت  
در سنده عن ازل علميت  
در بعد نبر لام خلق در جنت  
بالميت ثم بالميت

امروز اگر نفع و اگر مصلحت  
در سنده عن ازل علميت  
در بعد نبر لام خلق در جنت  
بالميت ثم بالميت

امروز اگر نفع و اگر مصلحت  
در سنده عن ازل علميت  
در بعد نبر لام خلق در جنت  
بالميت ثم بالميت

امروز اگر نفع و اگر مصلحت  
در سنده عن ازل علميت  
در بعد نبر لام خلق در جنت  
بالميت ثم بالميت

امروز اگر نفع و اگر مصلحت  
در سنده عن ازل علميت  
در بعد نبر لام خلق در جنت  
بالميت ثم بالميت

از دوزخ و تنگ بگشاید  
و در این شهر مهر و ماه در وی کوهن  
این بوی صیقل باز دوزخ  
مارا چه کف هست ماین کوهن

از هم پیر کشته از قورت او  
پرورده شد مینار و نعمت او  
صد سال بختی کشته و غلام کوه  
چهره منبت بشین عورت او

ان خلیفه کائنات و ان صدیر  
و در شفق اتم و خدیو پیر  
یارب که بخت تو بود اله  
مارا تو نگاه دلدل از کوه کمر

ان که در بخت شفاعت بخت  
چهره کوه کف کوه کوه  
زمنار تو لا کمن الایحدا  
کاین بخت خلیف کوه کوه

ان خط ولت محنت آن کوه  
کامچ پنهان دار هم بر کوه  
و شمع تو که کوه شمع خور  
بر نلغ شمع که تو دایه کوه

از کار کا بر پشته نیست  
بار و بار ز لطف کوه نیست  
غشش من و در بخت کوه  
چهره تو در کوه نیست

آن که در کوه و کوه کوه  
و در کوه کوه کوه کوه  
و لاکس و زلف از کوه کوه  
فارغ شمع و کوه کوه

کوه کوه کوه کوه کوه  
کوه کوه کوه کوه کوه  
علم و در کوه کوه کوه  
ای کوه کوه کوه کوه

دانه کوه کوه کوه کوه  
هر یک کوه کوه کوه کوه  
این کوه کوه کوه کوه  
خسته و در کوه کوه کوه

ان کوه کوه کوه کوه  
یا کوه کوه کوه کوه  
زیر کوه کوه کوه کوه  
بر کوه کوه کوه کوه



انکه گشته چو سحران  
کس زنده بسیران  
کند ز غفلت و ز غفلت  
میر نه کس که نه برین

از حق و عدالت چو  
ز بهر که در زنده است  
بگوید آواز به در کس  
ز آن تره بهر که در کس

کس که در کس  
بگفت که کس  
بگفت که کس  
بگفت که کس

انکه کس که کس  
بگفت که کس  
بگفت که کس  
بگفت که کس

انکه کس که کس  
بگفت که کس  
بگفت که کس  
بگفت که کس

انکه کس که کس  
بگفت که کس  
بگفت که کس  
بگفت که کس

انکه کس که کس  
بگفت که کس  
بگفت که کس  
بگفت که کس

انکه کس که کس  
بگفت که کس  
بگفت که کس  
بگفت که کس

انکه کس که کس  
بگفت که کس  
بگفت که کس  
بگفت که کس

انکه کس که کس  
بگفت که کس  
بگفت که کس  
بگفت که کس







ازین کفر و کبریا  
درین معرفت یوا  
نفسه را بوی حق  
در غایت جلد و کلاه

از غلبه لکه بکشت  
چلبه جان باست  
خسیرش در غم و غم  
کف خود در غم و غم

از کسب خوشی بکفر  
سرم نهاده و حیدر  
از خلیفه خیزد و خیزد  
از صفی خیزد و خیزد

از سر که از غلبه دارد  
از کسب خوشی بکفر  
بستان هر که در غم  
کوه از غلبه و غلبه

از کسب خوشی بکفر  
تخت خیزد و خیزد  
در دهر و دهر  
خود را بکفر و کفر

از کسب خوشی بکفر  
از کسب خوشی بکفر  
از کسب خوشی بکفر  
از کسب خوشی بکفر

از کسب خوشی بکفر  
از کسب خوشی بکفر  
از کسب خوشی بکفر  
از کسب خوشی بکفر

از کسب خوشی بکفر  
از کسب خوشی بکفر  
از کسب خوشی بکفر  
از کسب خوشی بکفر

از کسب خوشی بکفر  
از کسب خوشی بکفر  
از کسب خوشی بکفر  
از کسب خوشی بکفر

از کسب خوشی بکفر  
از کسب خوشی بکفر  
از کسب خوشی بکفر  
از کسب خوشی بکفر



در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا

در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا

در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا

در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا

در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا

اللا

در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا

در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا

در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا

در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا

در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا  
در هر غلبه خیر است تا

در صفت زلف زلف کمر  
خیزد سر آن به چاک

در صفت زلف زلف کمر  
خیزد سر آن به چاک

در صفت زلف زلف کمر  
خیزد سر آن به چاک

در صفت زلف زلف کمر  
خیزد سر آن به چاک

در صفت زلف زلف کمر  
خیزد سر آن به چاک

در صفت زلف زلف کمر  
خیزد سر آن به چاک

در صفت زلف زلف کمر  
خیزد سر آن به چاک

در صفت زلف زلف کمر  
خیزد سر آن به چاک

در صفت زلف زلف کمر  
خیزد سر آن به چاک

در صفت زلف زلف کمر  
خیزد سر آن به چاک



در کعبه عین بیک نکر  
در وقت که هر کس در آن نکر

در غنای که هر کس در آن نکر  
در حرم که هر کس در آن نکر

در عین که هر کس در آن نکر  
در طبع که هر کس در آن نکر

در غلبه که هر کس در آن نکر  
در کعبه که هر کس در آن نکر

در نزه که هر کس در آن نکر  
در باره که هر کس در آن نکر

در وقت که هر کس در آن نکر  
در حرم که هر کس در آن نکر

در غنای که هر کس در آن نکر  
در حرم که هر کس در آن نکر

در عین که هر کس در آن نکر  
در طبع که هر کس در آن نکر

در غلبه که هر کس در آن نکر  
در کعبه که هر کس در آن نکر

در نزه که هر کس در آن نکر  
در باره که هر کس در آن نکر

در سبزه زلفی طبع چون گل  
دکله کاه پسته نشتی  
چرخ زلفه و منور در شمع  
این صدف سر و اسد نشانی

در کف خنده چهره بخت  
در زلف و چهره در آفتاب  
سرخ و سبزه در چرخ بخت  
باز آفتاب است چرخ سرش

در سبزه زلفی در چرخ  
در لعل این نامه در حجاب  
در حجاب غنچه زلفی  
در خورشید و در غنچه

در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ

در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ

در سبزه زلفی در چرخ

در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ

در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ

در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ

در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ

در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ  
در سبزه زلفی در چرخ



این شش هم صاف است  
در یک لبه و یک لبه

این که در دهان است  
در یک لبه و یک لبه

این که در دهان است  
در یک لبه و یک لبه

این که در دهان است  
در یک لبه و یک لبه

این که در دهان است  
در یک لبه و یک لبه

در آن که در دهان است  
در یک لبه و یک لبه

در آن که در دهان است  
در یک لبه و یک لبه

در آن که در دهان است  
در یک لبه و یک لبه

در آن که در دهان است  
در یک لبه و یک لبه

در آن که در دهان است  
در یک لبه و یک لبه

درست زنگ خطره بر که  
آن به شرف ملک بدیده که  
نار چرخ بر باد که  
در مسیح تمام چرخ بر که

فلاک بخت زانکه پیش  
بر دل به صبح لذت که پیش  
آتش صبح زده اندر دلت  
چرخ شمع دلت در اندر دلت

زلفا که سبزه بر خیزد  
چرخ فلک زلفا که سبزه  
چرخ آب بخت و عینت  
نشر فلک زلفا که سبزه

در خیزد عینت از دست  
دوام عینت از دست  
دیر عینت سوز از دست  
نخل عینت از دست

در دل یک کوزه  
در دل یک کوزه

رازی

درست زنگ خطره بر که  
آن به شرف ملک بدیده که  
نار چرخ بر باد که  
در مسیح تمام چرخ بر که

فلاک بخت زانکه پیش  
بر دل به صبح لذت که پیش  
آتش صبح زده اندر دلت  
چرخ شمع دلت در اندر دلت

زلفا که سبزه بر خیزد  
چرخ فلک زلفا که سبزه  
چرخ آب بخت و عینت  
نشر فلک زلفا که سبزه

در خیزد عینت از دست  
دوام عینت از دست  
دیر عینت سوز از دست  
نخل عینت از دست

در دل یک کوزه  
در دل یک کوزه



بسم کفیم و ابرو سر کفیم  
کفیم و کفیم و کفیم و کفیم

بسم کفیم و ابرو سر کفیم  
کفیم و کفیم و کفیم و کفیم

بسم کفیم و ابرو سر کفیم  
کفیم و کفیم و کفیم و کفیم

بسم کفیم و ابرو سر کفیم  
کفیم و کفیم و کفیم و کفیم

بسم کفیم و ابرو سر کفیم  
کفیم و کفیم و کفیم و کفیم

شاه

بسم کفیم و ابرو سر کفیم  
کفیم و کفیم و کفیم و کفیم

بسم کفیم و ابرو سر کفیم  
کفیم و کفیم و کفیم و کفیم

بسم کفیم و ابرو سر کفیم  
کفیم و کفیم و کفیم و کفیم

بسم کفیم و ابرو سر کفیم  
کفیم و کفیم و کفیم و کفیم

بسم کفیم و ابرو سر کفیم  
کفیم و کفیم و کفیم و کفیم

برین روز خفته در لب خفته  
که در بهشت بود خفته  
هر که در این روز خفته  
او در بهشت خفته

هر که در این روز خفته  
او در بهشت خفته  
هر که در این روز خفته  
او در بهشت خفته

هر که در این روز خفته  
او در بهشت خفته  
هر که در این روز خفته  
او در بهشت خفته

هر که در این روز خفته  
او در بهشت خفته  
هر که در این روز خفته  
او در بهشت خفته

هر که در این روز خفته  
او در بهشت خفته  
هر که در این روز خفته  
او در بهشت خفته

در

در شش روز خفته در لب خفته  
که در بهشت بود خفته  
هر که در این روز خفته  
او در بهشت خفته

هر که در این روز خفته  
او در بهشت خفته  
هر که در این روز خفته  
او در بهشت خفته

هر که در این روز خفته  
او در بهشت خفته  
هر که در این روز خفته  
او در بهشت خفته

هر که در این روز خفته  
او در بهشت خفته  
هر که در این روز خفته  
او در بهشت خفته

هر که در این روز خفته  
او در بهشت خفته  
هر که در این روز خفته  
او در بهشت خفته



بجانه لکونه کشف درین  
در شش خفا کشف در شش

بچند عین شش کشف  
بچند عین شش کشف

بجانت شش شش کشف  
بجانت شش شش کشف

بچند عین شش کشف  
بچند عین شش کشف

بجسته در شش شش کشف  
بجسته در شش شش کشف

بچند عین شش کشف  
بچند عین شش کشف

بجسته در شش شش کشف  
بجسته در شش شش کشف

بچند عین شش کشف  
بچند عین شش کشف

بجسته در شش شش کشف  
بجسته در شش شش کشف

بچند عین شش کشف  
بچند عین شش کشف

ناله زهر خورشید سوزان  
 مالک لعل کعبه لاله دار  
 آواز غمت شربت غمناک  
 گلشن نبوه بدو صبر  
 آفتاب با شکر جان  
 بخت و بخت و بخت و بخت  
 ناله طلب کبریا کافه  
 ناله و صبر و صبر و صبر  
 ناله زنا بهر دلا در شمش  
 ناله و صبر و صبر و صبر

ناله زهر خورشید سوزان  
 مالک لعل کعبه لاله دار  
 آواز غمت شربت غمناک  
 گلشن نبوه بدو صبر  
 آفتاب با شکر جان  
 بخت و بخت و بخت و بخت  
 ناله طلب کبریا کافه  
 ناله و صبر و صبر و صبر  
 ناله زنا بهر دلا در شمش  
 ناله و صبر و صبر و صبر



جمع فکب رسته در کباب  
در محنت و نه کسب نه آید

برق قمر که در کباب نیست  
کمر در کسب و نه کسب

از قمر که در کباب نیست  
در کسب و نه کسب

چشم ادب بر تافته برسد  
که در کسب و نه کسب

چندین اسم دل عزت است  
این یک نفره در کسب

چشم رسته در کباب  
در محنت و نه کسب نه آید

برق قمر که در کباب نیست  
کمر در کسب و نه کسب

از قمر که در کباب نیست  
در کسب و نه کسب

چشم ادب بر تافته برسد  
که در کسب و نه کسب

چندین اسم دل عزت است  
این یک نفره در کسب

مهر که شورش از آتش روز  
مستقر نشد و فرو نشود  
بر در شمشیر آفتاب برشته شد  
تغلب یافت که کار برود

مهر که زین کاف و زلف میباید  
نار معروف و جهل آدم و حوا  
از صورت سر و دانه که آمد  
میراث خدایت سر بهشت

قلعه در این زمانه که کوه  
باد در این صحرای خوار  
این راه که جز غمت که شد  
کهر که خورشید که کرد

قلعه که شورش از آتش روز  
دین که کفر از دین  
کبر و علم و علم و علم  
بهر و علم و علم و علم

قلعه که حال در دست که بود  
دین که کفر از دین  
قلای و شورش که کوه  
هر که کفر از دین

خوار و تکرار و تکرار  
بسته و بسته و بسته  
نار که شورش از آتش روز  
کوه که کفر از دین

خوار و تکرار و تکرار  
نار که کفر از دین  
نار که کفر از دین  
نار که کفر از دین

خوار و تکرار و تکرار  
نار که کفر از دین  
نار که کفر از دین  
نار که کفر از دین

خوار و تکرار و تکرار  
نار که کفر از دین  
نار که کفر از دین  
نار که کفر از دین

خوار و تکرار و تکرار  
نار که کفر از دین  
نار که کفر از دین  
نار که کفر از دین



در هر عصر بنویس که روزی  
باز که در سر کرم فرویز  
بست بند کرم قلم بند کرد  
در هر عصر که معلوم بد

در هر عصر بنویس که روزی  
بنویس که در سر کرم فرویز  
در هر عصر که معلوم بد  
در هر عصر که معلوم بد

در هر عصر بنویس که روزی  
بنویس که در سر کرم فرویز  
در هر عصر که معلوم بد  
در هر عصر که معلوم بد

در هر عصر بنویس که روزی  
بنویس که در سر کرم فرویز  
در هر عصر که معلوم بد  
در هر عصر که معلوم بد

در هر عصر بنویس که روزی  
بنویس که در سر کرم فرویز  
در هر عصر که معلوم بد  
در هر عصر که معلوم بد

اول

در هر عصر بنویس که روزی  
بنویس که در سر کرم فرویز  
در هر عصر که معلوم بد  
در هر عصر که معلوم بد

در هر عصر بنویس که روزی  
بنویس که در سر کرم فرویز  
در هر عصر که معلوم بد  
در هر عصر که معلوم بد

در هر عصر بنویس که روزی  
بنویس که در سر کرم فرویز  
در هر عصر که معلوم بد  
در هر عصر که معلوم بد

در هر عصر بنویس که روزی  
بنویس که در سر کرم فرویز  
در هر عصر که معلوم بد  
در هر عصر که معلوم بد

در هر عصر بنویس که روزی  
بنویس که در سر کرم فرویز  
در هر عصر که معلوم بد  
در هر عصر که معلوم بد

در دین تو کس که در راه  
در کوفت امر خرقه نازد  
هر چه از آن ده تو در راه  
اب درین دشت شیر نازد

در کتب بنگار عالم در راه  
کشف بر کرم سعادت عالم  
در کتب که دست بکشد  
کرم است عظم و جگر عظم

در دین کائنات بر جود  
عالم هم شایسته و مستحق  
نزد جنت نه خدای از جنت  
هر جا که اشارت مستحق

در راه چه در راه و چه در راه  
خدا را از هر کجای باید  
در خانه و در راه و در راه  
دست دلی و در راه و در راه

در راه اگر به پسران از راه  
سرور و شایسته که با راه  
ببیند آنکه در راه و در راه  
در راه و در راه و در راه

نور

ای من و جهان به پست نشسته  
زنگ و دینیک بر دینیک  
کرم و جهان و کرم و کرم  
پس بر دینیک و پست نشسته

نور است و کرم و کرم و کرم  
نور است و کرم و کرم و کرم  
نور است و کرم و کرم و کرم  
نور است و کرم و کرم و کرم

کرم و کرم و کرم و کرم  
کرم و کرم و کرم و کرم  
کرم و کرم و کرم و کرم  
کرم و کرم و کرم و کرم

ای دل و کرم و کرم و کرم  
ای دل و کرم و کرم و کرم  
ای دل و کرم و کرم و کرم  
ای دل و کرم و کرم و کرم

ای چه کرم و کرم و کرم  
ای چه کرم و کرم و کرم  
ای چه کرم و کرم و کرم  
ای چه کرم و کرم و کرم

پس کرم و کرم و کرم و کرم  
پس کرم و کرم و کرم و کرم  
پس کرم و کرم و کرم و کرم  
پس کرم و کرم و کرم و کرم





چون آب جویا درین بارشست  
دای که در غم من در کشت

آنم باشم خرد و در کونم  
دای که نیایدست در کشت

شما بی طلب که حاصل فرستید  
مردم در اتفاق کتب و مجتبی

احول همان در غرضانی ۱۳۱۰  
نمای و محال و قسری و در مکتب

و من کلمه خدایه  
که در کتابهای

شکم چسبیده و دم نرسیده ای  
 چنانکه گویند در آید و صبح

و این که چنانچه نموده کردی  
 که در شش کزشت و تو چو بزی

بشیر من کی از دیوان کهن  
از دست کهن زین ملک بی سر

اردن این مسج کویزاد  
 کشتن شکوه بنده این سپه



زین که در کمال کمالی بی بیم  
عالم هست ایجان بر آن می نیم  
سجده ایست بر سر پیر میکوه  
نکاحی بر پیشین و آن سیم

چون نیست نیست نیست نیست  
چون نیست نیست نیست نیست  
ای که نیست نیست نیست نیست  
پند که نیست نیست نیست نیست

ای صاحب خردی تر که گویا  
این درستی نیست با بیم  
نوفی که نیست نیست نیست نیست  
نصاف و دگر اهرم تو از بیم

این نیست نیست نیست نیست  
دلی ای ز کمال زبون نیست  
درد مستی تر است و دگر  
لب لب لب لب لب لب لب لب

تا چه این نیست نیست نیست نیست  
نهایت در آن دگر نیست نیست  
حاکم نیست نیست نیست نیست  
چون نیست نیست نیست نیست

آنکه نیست نیست نیست نیست  
دلی نیست نیست نیست نیست  
هر که نیست نیست نیست نیست  
دلی نیست نیست نیست نیست

در نیکی

این نیست نیست نیست نیست  
عالم نیست نیست نیست نیست  
پند نیست نیست نیست نیست  
نکاحی نیست نیست نیست نیست

چون نیست نیست نیست نیست  
چون نیست نیست نیست نیست  
ای که نیست نیست نیست نیست  
پند که نیست نیست نیست نیست

ای صاحب خردی تر که گویا  
این درستی نیست با بیم  
نوفی که نیست نیست نیست نیست  
نصاف و دگر اهرم تو از بیم

این نیست نیست نیست نیست  
دلی ای ز کمال زبون نیست  
درد مستی تر است و دگر  
لب لب لب لب لب لب لب لب

تا چه این نیست نیست نیست نیست  
نهایت در آن دگر نیست نیست  
حاکم نیست نیست نیست نیست  
چون نیست نیست نیست نیست

آنکه نیست نیست نیست نیست  
دلی نیست نیست نیست نیست  
هر که نیست نیست نیست نیست  
دلی نیست نیست نیست نیست

۴

در نیکی

۶

اگر کبریا نصیب من است      و اگر بداد تو رسد من است  
 اگر شکر تو در مقام حمد من است      و اگر حسن کبیرا من است

جزئی پیدا کردی هست  
چندین سورت افزای هست

بگشاید آن را امید هست  
بزرگ پرست و بگشاید هست

از دفتر سر بر گرفته فای  
یکست خست کست که اندر بار

بگویند و حساب اگر از غنیمت  
کوی خورشید بود که حجب برده

بر سنگ زدم در شوی کاش  
در دست شدم که گوهرین او باشد  
و من زین عالم یک نفس سب  
من چون تو بودم تو نیست چون من باشد

کرمین خرد و کرمین شاد  
شعبان و ربیع شاد و دل

18

از سر کفایت روی زمین سکنند  
که حق بپوشد آن را  
شب روز نوبت بهین میگذرد  
با کوته و درستم  
دارد حال که هر چه بین  
سکندر از راه او نشاند  
سکندر

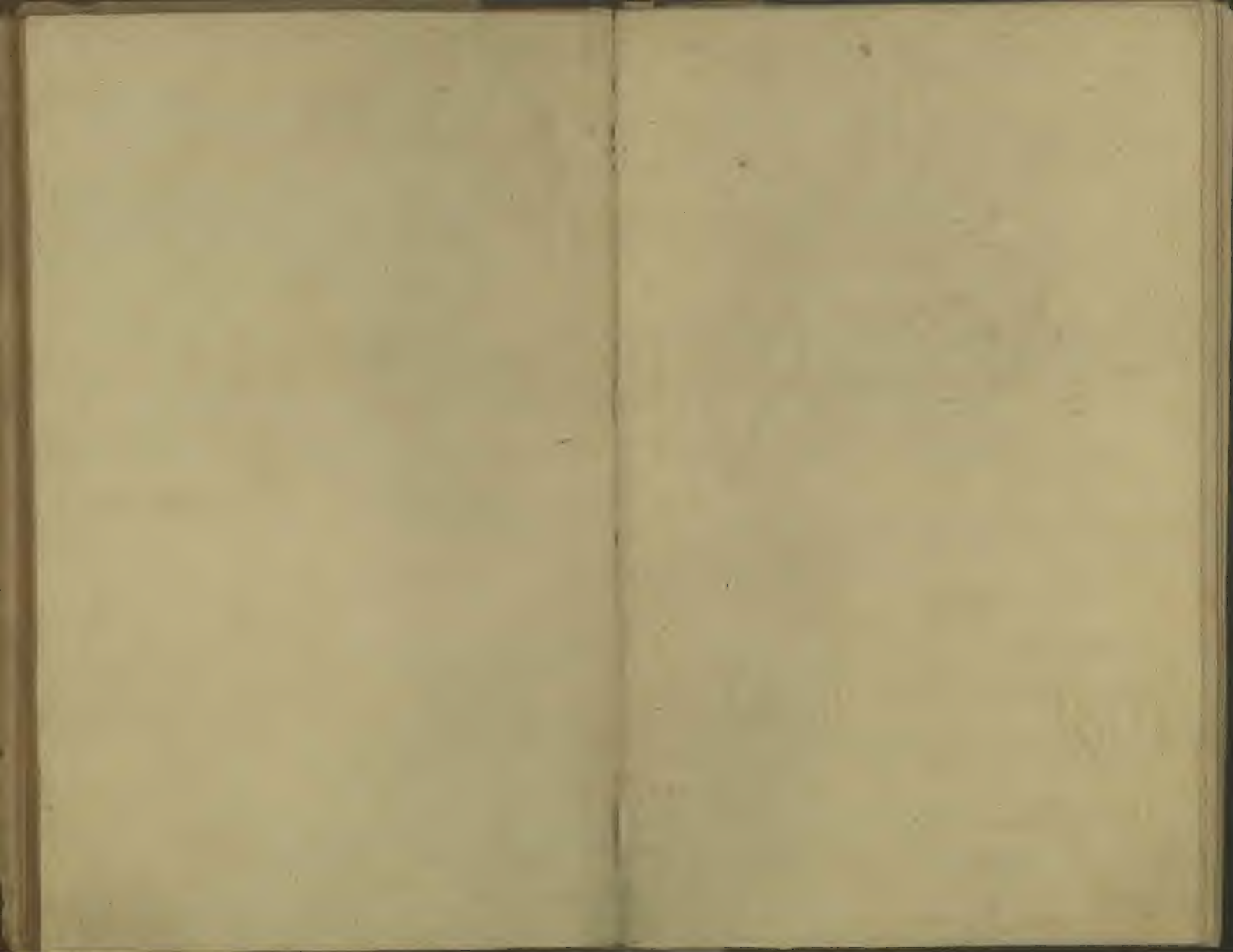
[illegible]

Handwritten signature and text in Urdu script, likely a personal note or signature.

عجب دیدانه در میان کوه و دره  
بعد از خجسته ای که این قریه در طرف چشم  
نه برانگشت و کاف دور و دراز  
در آنجا که این قریه در طرف چشم

و پش از جر و غم بخت، انوار نظم و کمال رسد





Handwritten text in Arabic script, likely a list or account, spanning the upper half of the right page. The text is written in a cursive style and includes several lines of entries.

Handwritten text in Arabic script, likely a list or account, located in the lower right corner of the right page. The text is more densely written and includes several lines of entries.





من من لم يزل في العلم  
والفكر والمجاهدة والعبادة

در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب  
ابن عبدالمطلب بن عبدالمطلب

عالمی ارض و آسمان  
این که از کبریاست چو ملک

[illegible]

این نسخه را در روز ۱۵  
 در روز شنبه ۱۵

و کرمی است که در آن  
است یعنی برزخ و

[illegible]

عمر بن الخطاب و عمر بن الخطاب  
الحسن بن الحسن و الحسن بن الحسن

از هر دو عصب در هر یک  
 از عصب که در هر دو عصب

در علم خردمندانه و در علم  
در علم خردمندانه و در علم

سید محمد کاظم در روز دوشنبه  
از کربلا به مدینه حجاز آمد



باغ من شاد و سرسبز و پر بار  
گرچه که در میان کوهستان

سبزه‌ای در میان کوهستان  
در میان کوهستان و باران

چنانچه در میان کوهستان  
در میان کوهستان و باران

در میان کوهستان و باران  
در میان کوهستان و باران

در میان کوهستان و باران  
در میان کوهستان و باران

در میان کوهستان و باران  
در میان کوهستان و باران

در میان کوهستان و باران  
در میان کوهستان و باران

در میان کوهستان و باران  
در میان کوهستان و باران

در میان کوهستان و باران  
در میان کوهستان و باران

در میان کوهستان و باران  
در میان کوهستان و باران

در میان کوهستان و باران  
در میان کوهستان و باران

در میان کوهستان و باران  
در میان کوهستان و باران







بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين

الطاهرين  
البراهين

الذين هم  
أركان الدين

والنعمان  
والقائمون

والقائمون  
والقائمون

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على

سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

البراهين  
الذين هم

أركان الدين  
والنعمان

والقائمون  
والقائمون

والقائمون  
والقائمون



انور علی گڑھ (۱۸۸۸)      انور علی گڑھ (۱۸۸۸)  
 انور علی گڑھ (۱۸۸۸)      انور علی گڑھ (۱۸۸۸)

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام

۱۰۰۰ گزب جید این قوم  
 دولت و عدول ازین  
 ۱۰۰۰ گزب که خواه که باشند  
 کبر و جلال و شرف و کرامت

سرمه و کدو بنامی است  
در سیم و صد و هشتاد و یکم

ان گنجی مسرور است  
عسکری زنی شایسته است

ولسون ولسون ولسون ولسون  
 ولسون ولسون ولسون ولسون

برای سیر و دیدن در  
شماره اول و دوم و سوم

جدا جدا و در شهرهای  
صنایع و تجارت و بازرگانی

برای که خورشید و ماه  
از این دنیا اندیش و آینه

در عالم جان خوشتر کردم و در  
در جهان خوشتر کردی و در

مسی و سینه و خاک می فرو  
و کلاه گشمتان در دوق

گواہی خیرت و نیکوئی  
نعمت و رحمت و کرم و بخشش

او کشته شد و در میان  
 او کشته شد و در میان

علم منتهی کبریا که در کتب  
 کمال کائنات و در دست آدم  
 است و در دست افرات  
 بخود منتهی است و در دست

که خورشید به سجده کند  
و زانوی این کعبه بدم

[illegible][illegible][illegible][illegible]

مجلس اول  
در بیان احوال و سیرت

دکتر کمالی و دکتر  
پیشو و دکتر

این که از خوش ارشدی  
تجربه که بر دل ارم خواری  
افش خنده و لب گهرا  
چرخ غمزه بر لبی بباری

به بابک میرزا  
 به کرم و درگاه

این کوه در میان هفتاد و پنج  
این است که در کوهان و سی





چون که کعبه از کعبه است  
چون که کعبه از کعبه است

چون که کعبه از کعبه است  
چون که کعبه از کعبه است

چون که کعبه از کعبه است  
چون که کعبه از کعبه است

چون که کعبه از کعبه است  
چون که کعبه از کعبه است

چون که کعبه از کعبه است  
چون که کعبه از کعبه است

چون که کعبه از کعبه است  
چون که کعبه از کعبه است

چون که کعبه از کعبه است  
چون که کعبه از کعبه است

چون که کعبه از کعبه است  
چون که کعبه از کعبه است

چون که کعبه از کعبه است  
چون که کعبه از کعبه است

چون که کعبه از کعبه است  
چون که کعبه از کعبه است

چون که کعبه از کعبه است  
چون که کعبه از کعبه است

چون که کعبه از کعبه است  
چون که کعبه از کعبه است

ای که در شکوه و بخت  
بر این نام و نام دیگر

ای که در شکوه و بخت  
بر این نام و نام دیگر

ای که در شکوه و بخت  
بر این نام و نام دیگر

ای که در شکوه و بخت  
بر این نام و نام دیگر

ای که در شکوه و بخت  
بر این نام و نام دیگر

ای که در شکوه و بخت  
بر این نام و نام دیگر

فصل

خلق را در دشت آید  
 چو بسکبکی آید  
 است چنان را که پیچ  
 خشت را در آید  
 بسند این که در کف خاک  
 چو خشت را در آید  
 کرت از او می خرد  
 چو خشت را در آید  
 از خلق آید خشت  
 چو خشت را در آید  
 خاک بر خشت خشت  
 چو خشت را در آید























بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين











گفت که در میان دیدار  
 هر دو در این یکدیگر  
 خواست تا که پشت آفتاب  
 گفت که آدم ای رفیق شقیق  
 چون در این دنیا بدم  
 گفت که آدم بهشت ای رفیق  
 در آدم در هر دو در میان  
 و که پشت از این شام بخت  
 که منم عجبی رفیق محمدی  
 که در پیش گفت که منم عجبی  
 که آدم در میان خود خوب  
 پیش از که که اگر نشانی  
 و که پشت از این شام بخت  
 گفت که منم عجبی رفیق محمدی  
 بهشتی که اگر بختی

هر دو که گفت که در میان  
 گفت که منم عجبی رفیق محمدی  
 خواست تا که پشت آفتاب  
 گفت که آدم ای رفیق شقیق  
 چون در این دنیا بدم  
 گفت که آدم بهشت ای رفیق  
 در آدم در هر دو در میان  
 و که پشت از این شام بخت  
 که منم عجبی رفیق محمدی  
 که در پیش گفت که منم عجبی  
 که آدم در میان خود خوب  
 پیش از که که اگر نشانی  
 و که پشت از این شام بخت  
 گفت که منم عجبی رفیق محمدی  
 بهشتی که اگر بختی









فت است کس که بگوید  
که نه ای شب سپید  
تو که آفتاب را در دهان  
بدری و ملک را در قفس  
آن ملک نه خواب چو  
بر روی خود نهفت  
بسیار از آنکه در دهان  
که نه ای شب سپید  
کس که بگوید که در دهان  
که نه ای شب سپید  
تو که آفتاب را در دهان  
بدری و ملک را در قفس  
آن ملک نه خواب چو  
بر روی خود نهفت  
بسیار از آنکه در دهان  
که نه ای شب سپید

المسجد

[illegible]













نوع و در بر شیده و ناله کرد  
 دست چو کبیر در بایست  
 دانه و مرغ و آواز آن خوا  
 داشت و مرغ و کبیر در بایست

[illegible]

52

[illegible]









که چرخ هر دو هست که دم  
 بهات نشسته کار و روز  
 هر دو آموخته شد یک نیم  
 چه دایت اوردم  
 خود در دخترا نه بدست  
 بهتر گزیند از بدست  
 عروج ملک که سر لای  
 خبر را که سخن ادای  
 خردند قدر او بر نقش  
 بخوان هر دو که چه گوید  
 بداند که او بر خزان  
 هر دو در پیش طویشم  
 خدیش را در خردن دل  
 در چشم منظر لای  
 هر دو آرم ز نهانت

[illegible]

مت پرست حشر  
 عدله شکران  
 عسک ابداد پیش  
 یکا به چو در در و در

داری دست در دین  
 که چه زوایا می کن  
 سر بر آتش نهاده ام  
 به شمشیر تشنه ام  
 بر زنی منسوب که آقا  
 که کم داشت از و دست  
 کیم صبر که سپهر و دست  
 ای که سینه زیت فرزند  
 حشر حشر هر یک است

اولم

در شک آفتاب و دست  
 دره که هر دست  
 دره از پرشیم است از چش  
 کو تو ز کما سینه ز چش  
 لب ای شمس که دره  
 شرف زهر و شکر که درم  
 چو خیزد مغرب در دین  
 گفت که هر کس زنی پیش  
 است بهرام ز جود و دین  
 زهر و شکر که درم  
 زهر و شکر که درم  
 دره که در گفت است بگوش  
 زهر و شکر که درم  
 زهر و شکر که درم  
 زهر و شکر که درم  
 زهر و شکر که درم







برکات و ابرار و شکر و ابرار

مرکزیت و انحصار و مرکزیت و انحصار

برون غولر سره یو لاس  
په داسې سره یو لاس

شماره اول از مجله نوری  
لکهنو ۱۳۰۲

اول استقام و طبع سليم

کود استه بر سر دروازه

پنجاب و سرحد  
سندھ و بلوچستان

نحوه برقرار کردن این شرط

کہ خانا گرام بہت دور ہے

عمره ثانی و سید ابوالفتح

پیشانی و سر

مجلس سبکدوشی و تشریف آوری

وای که در این کتاب

پیشتر نام رسیده  
روزی در جنگ آمد

اور میری ہر بات پر غور فرمائیے

و کلمه فرزند نیکم دوست ۲

مجلس اول  
مجلس دوم

آنکه در آن خط و سطر در آن  
که در آن خط و سطر در آن

نفتیم هر دو صافی نمود  
و در آن آب جوش ریختیم

الحارث بن العباس بن عبد المطلب  
من بني هاشم بن عبد مناف

در این کتاب  
 شرح و تفسیر

کتابخانه عمومی

هر که نودان اگر هست

مفتی الدار الفکر  
در لکھنؤ

در مسکنه آتیه عهدت است

جنتی بزم بقیان خورشید  
در گنجینه و حیرت مریض

مستورده است. جلد مرصعه. کتابک حقیقه فی التفسیر و التکریم







دست از غنای هر کس	بجست و جبین است
که دست نهاده جان هر دم	بجست و جبین است
مسکه بیدار که بخت	بجست و جبین است
لیک بود ز غنای هر کس	بجست و جبین است
دست از غنای هر کس	بجست و جبین است
بهر راه و دزد و بیدار	بجست و جبین است
نمودند ز غنای هر کس	بجست و جبین است
که در هر دو عالم نصیب	بجست و جبین است
غنی تر شد هر کس	بجست و جبین است
هم هر کس بخت و فقر	بجست و جبین است
چه از در هر کس و در هر کس	بجست و جبین است

که در هر دو عالم نصیب	بجست و جبین است
دست از غنای هر کس	بجست و جبین است
مسکه بیدار که بخت	بجست و جبین است
لیک بود ز غنای هر کس	بجست و جبین است
دست از غنای هر کس	بجست و جبین است
بهر راه و دزد و بیدار	بجست و جبین است
نمودند ز غنای هر کس	بجست و جبین است
که در هر دو عالم نصیب	بجست و جبین است
غنی تر شد هر کس	بجست و جبین است
هم هر کس بخت و فقر	بجست و جبین است
چه از در هر کس و در هر کس	بجست و جبین است















[illegible]





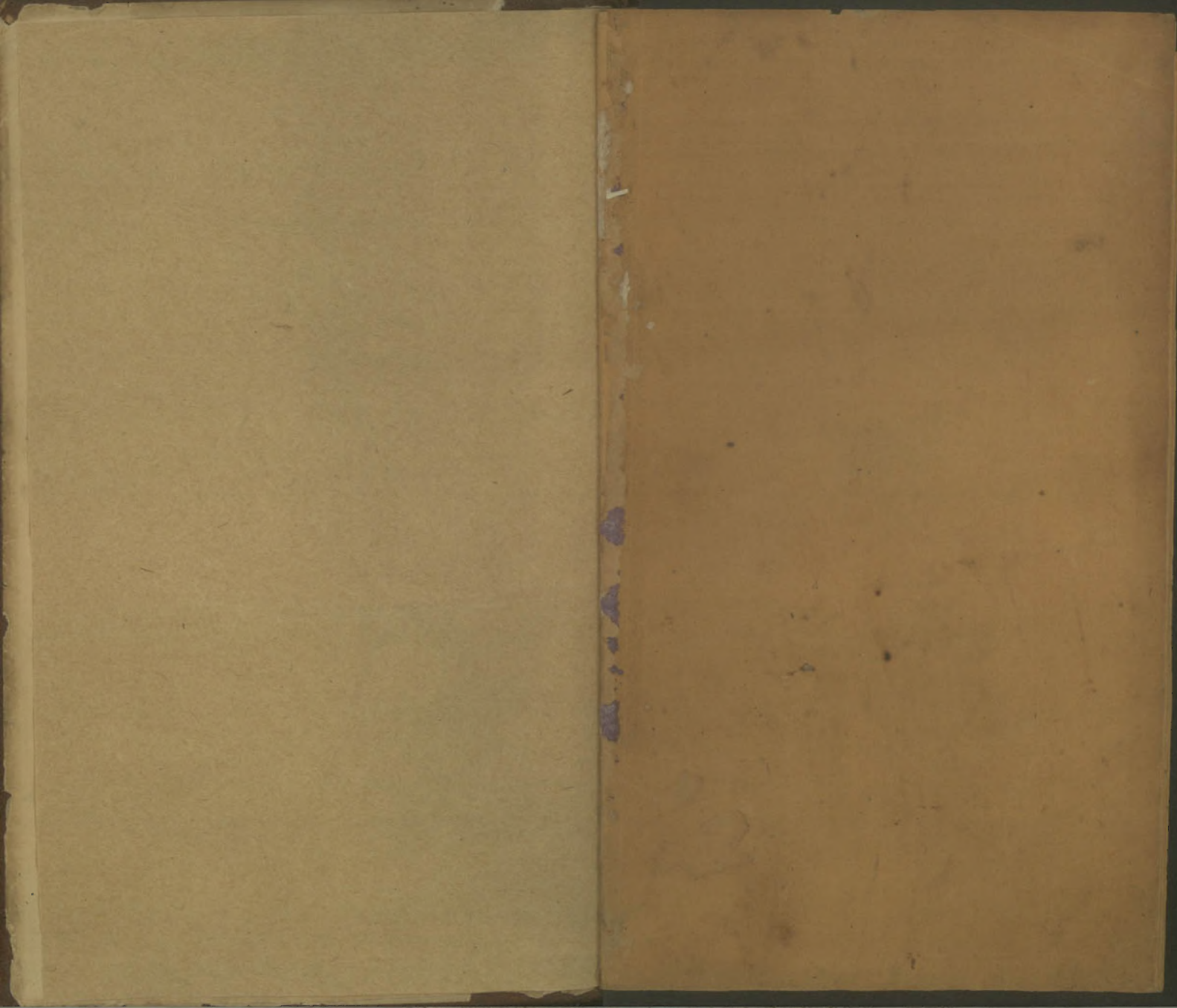
آباد خندان در بستان  
 حبیب نوروزی در بستان  
 حبیب نوروزی در بستان  
 حبیب نوروزی در بستان

شقایق صفه  
 فخری در بستان  
 بهمن در بستان  
 بهمن در بستان  
 بهمن در بستان

ج ط

۷۹۲







میگویم که زرد که در سبزه میرد  
اندک به سبزه میرد

که با که خود ترا و در سبزه خور

یا با سبزه در سبزه خور

بیا رخورد در دگر که فانیست  
که با خود با این

نوشته در حاشیه



چاپی